

فصلنامه تخصصی اطلاع‌رسانی در حوزه نقد و تصحیح متون، نسخه‌شناسی و ایران‌شناسی

دوره سوم، سال سوم، شماره سوم و چهارم، پاییز - زمستان ۱۳۹۷ [انتشار: پاییز ۱۳۹۹]

سرمسختن: اندر نگاهداشت جانب اهل وفا • تلفظ صامت‌های عربی «ض» و «ظ» در زبان فارسی / علی‌اشرف صادقی • درباره تاریخ تألیف نزهة المجالس جمال‌الدین خلیل شروانی و نمونه خط شمس‌الدین جونی اول / عبداللّٰه شیخ‌الحکامی • رباعیات خیتام، بررسی دستنویس محمد قوام / سید علی میرافشلی / نسخه‌های تازه‌یافت از معدن‌الذکر در مجارستان / عارف نوشاهی • اشعار کافی ظفر در سفینه صائب / محسن ذاکر‌الحسنی «پوند» • ابیاتی نویافته از آفرین‌نامه ابوشکور بلخی / سید محمدحسین حکیم • شهید بلخی، شاعر و فیلسوف هم‌عصر رازی / فرانسوا بلوا، ترجمه: میرسالار رضوی • یادگار تصویری چاپ سنگی زیارت کربلای معلى / علی بودری • دگرگونی دو وزن دوری‌شده، بررسی تاریخی و تحلیل موسیقایی / بهرام بنائی • معرفی و تصحیح فرستامه‌ای کهن / یاسین اسماعیلی • ترجمه‌ای کهن از قصیده نوبه ابوالفتح بستی / فاطمه شاملو • مجله مولانا رومی (جلد ۲۰، ۲۱) / مجالدین کیوانی • شعر تغزلی فارسی در دوران کلاسیک، ۸۰۰-۱۵۰۰: غزل، قصیده و رباعی / مجالدین کیوانی • دستور الملوک میرزا رفیعا با ملاحظاتی درباره دو متن مشابه آن / علی صفری آق‌قلعه • نگاهی به فرهنگنامه توصیفی پزشکی در شعر کهن فارسی / اکبر حیدرانی • نگاهی به تصحیح خلاصه الاشعار و زیادة الافکار (بخش قزوین، گیلان و دارلرز و نوا) / مرتضی موسوی • نقد و بررسی دیوان اشعار شهاب‌الدین عماد بخارایی / محسن شریفی صحنی • مروری بر کتاب ان‌لئون در عرصه علم و سیاست / هدیه رهبری • ریشه‌شناس چه می‌کند؟ (۵) / ستایش دشتی • آثار پیکوی ابراهیم افندی / نصرالله صالحی • چند نکته درباره ابوعلی تیرانی (تیرانی) / اکبر نعمی • ابوعلی تیرانی، صاحب کتاب المصداور / سید احمدرضا قائم‌مقامی • عبید با عبید زاکانی، درنگی بر اشعار منسوب به عبید در مجموعه لطایف و سفینه ظریف / فرنام حقیقی • خودنقادی، ذیلی بر مقاله پیشین نگارنده / محسن شریفی صحنی



فهرست

سر سخن

اندر نگاهداشت جانب اهل وفا..... ۴-۳

جستار

تلفظ صامت‌های عربی «ض» و «ظ» در زبان فارسی / علی‌اشرف صادقی..... ۱۲-۵
 درباره تاریخ تألیف نزهة المجالس جمال‌الدین [خلیل شروانی و نمونه خط شمس‌الدین
 جوینی اول / عمادالدین شیخ‌الحکمایی..... ۱۵-۱۳
 رباعیات خیتام، بررسی دستنویس محمد قوام / سیدعلی میرافضلی..... ۲۲-۱۶
 نسخه‌ای تازه یافت از معدن الدرر در مجارستان / عارف نوشاهی..... ۲۶-۲۳
 اشعار کافی ظفر در سفینه صائب / محسن ذاکر الحسینی «پرنده»..... ۲۸-۲۷
 ابیاتی نویافته از آفرین نامه ابوشکور بلخی / سید محمدحسین حکیم..... ۳۲-۲۹
 شهید بلخی، شاعر و فیلسوف هم عصر رازی / فرانسوا دیلو؛ ترجمه: میرسالار رضوی..... ۳۹-۳۳
 یادگار تصویری چاپ سنگی زیارت کربلای معلی / علی بوذری..... ۴۵-۴۰
 دگرگونی دو وزن دوری شده، بررسی تاریخی و تحلیل موسیقایی / بهراد بنائی..... ۵۸-۴۶
 معرفی و تصحیح فرسنامه‌ای کهن / یاسین اسماعیلی..... ۷۱-۵۹
 ترجمه‌ای کهن از قصیده نونیه ابوالفتح بستی / فاطمه شاملو..... ۸۲-۷۲

نقد و بررسی

مجله مولانا رومی (جلد نهم، ۲۰۲۰م) / مجتالدین کیوانی..... ۸۸-۸۳
 شعر تغزلی فارسی در دوران کلاسیک، ۸۰۰-۱۵۰۰: غزل، قصیده و رباعی / مجتالدین کیوانی..... ۹۴-۸۹
 دستور الملوک میرزا رفیعاً با ملاحظاتی درباره دو متن مشابه آن / علی صفری آق‌قلعه..... ۱۰۹-۹۵
 نگاهی به فرهنگنامه توصیفی پزشکی در شعر کهن فارسی / اکبر حیدریان..... ۱۱۶-۱۱۰
 نگاهی به تصحیح خلاصه الاشعار و زیادة الافکار (بخش قزوین، گیلان و دارالمرز و نواحی آن) / مرتضی موسوی.....
 نقد و بررسی دیوان اشعار شهاب‌الدین عمیق بخارایی / محسن شریفی صحرایی..... ۱۳۴-۱۲۹
 مروری بر کتاب ان‌لمتون در عرصه علم و سیاست / هدیه رهبری..... ۱۳۶-۱۳۵

پژوهش‌های دبایستی

ریشه شناس چه می‌کند؟ (۵) / ستایش دشتی..... ۱۴۱-۱۳۷

ایران «متون و منابع عثمانی» (۲۰)

آثار پیجوی ابراهیم افندی / نصرالله صالحی..... ۱۴۴-۱۴۲

درباره نوسازی پشین

چند نکته درباره ابوعلی تیزانی (تیزانی) / اکبر نحوی..... ۱۴۷-۱۴۵
 ابوعلی تیزانی، صاحب کتاب المصادر / سیداحمد رضا قائم مقامی..... ۱۵۰-۱۴۸
 عبید یا عبید زاکانی، درنگی بر اشعار منسوب به عبید در مجموعه لطایف و سفینه ظرایف /
 فرزام حقیقی..... ۱۶۲-۱۵۱
 خودانتقادی، ذیلی بر مقاله پیشین نگارنده / محسن شریفی صحرایی..... ۱۶۴-۱۶۳

بسم الله الرحمن الرحيم



۸۴ - ۸۵

فصلنامه اطلاع‌رسانی در حوزه نقد و تصحیح
 متون، نسخه‌شناسی و ایران‌شناسی
 دوره سوم، سال سوم، شماره سوم و چهارم
 پاییز - زمستان ۱۳۹۷ [انتشار: پاییز ۱۳۹۹]

صاحب امتیاز:

مؤسسه پژوهشی میراث مکتوب

مدیر مسئول و سردبیر: اکبر ایرانی

معاون سردبیر: مسعود راستی‌پور

مدیر داخلی: یونس تسلیمی پاک

طراح جلد: محمود خانی

چاپ دیجیتال: میراث

نشانی مجله:

تهران، خیابان انقلاب اسلامی، بین خیابان دانشگاه و
 ابوریحان، ساختمان فروردین، شماره ۱۱۸۲، طبقه دوم.

شناسه پستی: ۱۳۱۵۶۹۳۵۱۹

تلفن: ۶۶۴۹۰۶۱۲

دورنگار: ۶۶۴۰۶۲۵۸

www.mirasmaktoob.ir

gozaresh@mirasmaktoob.ir

بها: ۲۵۰,۰۰۰ ریال

روی جلد: شاهنامه فردوسی، نسخه تهیه شده برای
 ابراهیم میرزا تیموری، بی تا [میان ۸۱۷ - ۸۳۸ ق.]،
 به نشانی MS. Ouseley Add. 176-017r در کتابخانه بادلین.

تصویر خط بسمله

از نسخه کتابخانه John Rylands

روشن است که قدرت سیاسی در توجّه به اسب مؤثر بوده، زیرا مهم‌ترین لازمه جنگیدن، اسب بوده‌است. توجّه به سلامت اسب برای نگه‌داشت حکومت لازم بوده‌است و همین امر سبب شده نویسندگان در بارهای حکومت‌های ترک‌تبار در این باره مطالبی بنویسند.

اینگونه متون در ادبیات فارسی به فرسنامه مشهور هستند و یکی از آنها متن حاضر است که به گفته کاتب برای سلطان سنجر نوشته شده‌است. هرچند این متن در قرن نهم کتابت شده، اما چنانکه در آغاز نسخه آمده متن این فرسنامه برای سلطان سنجر تألیف شده که پادشاه ایران در نیمه اول قرن ششم بوده‌است. مدّت پادشاهی سنجر بیش از شصت سال بوده، یعنی از ۴۹۰ تا ۵۵۲ ق حکومت کرده‌است (راوندی، ۱۹۲۱: ۱۸۵؛ منهاج سراج، ۱۳۴۲: ۲۶۲؛ قزوینی، ۱۳۶۳: ۴۸۹/۲).

در متن مختصر این فرسنامه، غیر از اشاره به نام سلطان سنجر اشاره تاریخی دیگری نیست که از روی آن بتوان تاریخ تحریر آن را به دست داد، اما قدر مسلم این است که فرسنامه حاضر - با همه اختصارش و با اینکه کتابتش متأخر است - چند سالی از فرسنامه قیّم نهایندی کهن‌تر است و این مطلب «نشان از آن دارد که سنت فرسنامه‌نویسی به زبان فارسی از پیشتر وجود داشته‌است» (قیّم نهایندی، ۱۳۹۶: بیست).

معرفی نسخه

مجموعه شامل فرسنامه حاضر، یکی از نسخ اهدائی سید محمد مشکوة به کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران (ش ۲۲۹) است. متن فرسنامه از برگ ۲۷۳ پ شروع می‌شود و در برگ ۲۷۷ پ پایان می‌یابد، یعنی در مجموع شامل نُه صفحه است (منزوی، ۱۳۳۲: ۲/۲۸۰). منزوی نسخه را اینگونه توصیف کرده‌است:

نسخه به خط نسخ غربی ایران (نسخ ترکیه) با قلم ریز به جز (گ ۱۰۶-۱۸۹) که با خامه درشت‌تر نوشته شده. نام نویسنده محمد پسر یوسف (گ ۲۰ و ۴۳) در تاریخ ۸۸۴ (گ ۲۰) و ۹۰۱ (گ ۴۳ ب) و ۹۰۲ (گ ۶۲ ب) و ۸۸۷ (گ ۲۲۰) و ۸۸۶ (گ ۲۲۱) نوشته شده. عنوان‌ها در آغاز نسخه با شنگرف است و در پایان با سیاهی نوشته شده و

معرفی و تصحیح فرسنامه‌ای کهن

یاسین اسماعیلی

دانش‌آموخته زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه تهران
yasinesmacy@gmail.com

مقدمه^۱

زندگی انسان قدیم با اسب پیوند داشته‌است و اشاره‌های فراوانی به اسب در متون دیده می‌شود که نشان از اهمیت این حیوان در زندگی مردم قدیم دارد. از جمله این اشاره‌ها یکی در کتاب نوروزنامه (خیام، ۱۳۹۱: ۷۵-۷۷) است که نویسنده نام‌های متعددی برای اسب ذکر کرده‌است. از دیگر ویژگی‌های اسب‌ها که بدان اشاره شده رنگ آنهاست که عنصرالمعالی، از آن به «هنر رنگ‌ها» تعبیر کرده‌است (عنصرالمعالی، ۱۳۶۶: ۱۲۴). گزیده‌ای از اینگونه اشاره‌ها را - که به صورت پراکنده در متون متنوع ادبیات فارسی آمده‌است - آذرتاش آذرنوش در مقدمه فرسنامه قیّم نهایندی تحت عنوان «رنگ اسبان» تدوین کرده‌است (قیّم نهایندی، ۱۳۹۶: بیست و پنج - سی و شش). مهم‌ترین علت وابستگی و آمیختگی زندگی مردم قدیم با اسب توانایی‌های این حیوان در حمل و نقل و مسائل نظامی است. خیام (۱۳۹۱: ۷۷) در این باره گفته‌است:

به روزگار پیشین در اسب شناختن و هنر و عیب ایشان دانستن هیچ گروه به از عجم ندانستندی از بهر آنکه ملک جهان از آن ایشان بود و هر کجا در عرب و عجم اسب نیکو بودی به درگاه ایشان آوردندی و امروزه هیچ گروه به از ترکان نمی‌دانند از بهر آنکه شب و روز کار ایشان با اسب است و دیگر آنکه جهان ایشان دارند.

۱. از آقای مسعود راستی‌پور که در جریان ویرایش مقاله نکات سودمندی را یادآوری کردند، که به بعضی در متن اشاره شده‌است، سپاسگزارم.

- روی آن خطی شنگرفی کشیده است. (همانجا)
- نویسنده مقاله «فرسنامه‌های فارسی» درباره نسخه حاضر اینگونه نوشته است:
- ... در چهار برگ است و درباره بیماریهای اسبان، برای سلطان سنجر فرزند ملکشاه نوشته شده است. دارای تاریخ ۸۸۴ هـ است، اما نوع خط و شیوه بیان آن، نشان می‌دهد که احتمال زیاد در قرن دوازدهم قمری نوشته شده باشد. (مساح، ۱۳۷۵: ۷۸)
- به نظر می‌رسد منظور مساح از اشاره به جدید بودن نسخه این است که کتابت آن در قرن دوازدهم بوده است. به این دلیل که در متن فرسنامه نشانه‌های زبانی‌ای هست که نشان از کهنگی متن دارد. البته ظاهراً کاتب برخی ویژگی‌های نثر دوره‌های متأخر را در متن وارد کرده، از جمله وجه وصفی افعال (به شیر بز حل کرده بر سر زخم ریزد، ۲۷۵ پ؛ قدری عنزوت در شیر خر تعبیه کرده و حل کرده با هم بیامیزد، ۲۷۶ پ؛ از هر یک ده مثقال خرد کرده در روغن گاو بجوشاند، همانجا) که در متون کهن کمتر به کار رفته است. متن دو بخش دارد، بخش نخست مقدمه‌ای است که کاتب در آن درباره متن و چرایی نوشتن آن در زمان سلطان سنجر (با قید دعای «انار الله برهانه» که از آن مردگان است) توضیحاتی داده است. بخش دوم و اصلی متن فرسنامه است که نویسنده در آن به بیماری‌ها و شیوه‌های درمان آنها پرداخته است. بیشتر درمان‌هایی که برای بیماری‌ها ذکر شده تجربی است و فقط در یک مورد به تعویذگونه‌ای برای بیماری قلغنه (قلقنه) اشاره شده است. در برخی موارد هم تکرارهایی در متن دیده می‌شود.
- متن حاضر از دیدگاه ویژگی‌های زبانی هم حائز اهمیت است. بر خلاف اشاره مساح (همانجا) شیوه بیان آن چندان جدید نیست و بعید است متأخر باشد.
- ویژگی‌های زبانی**
- علاوه بر یک اشاره تاریخی، برخی نشانه‌های زبانی که در متون منثور قدیم دیده می‌شود در این متن یافته می‌شود. از نشانه‌های مشترک میان متن حاضر و متن‌های منثور دوره اول می‌توان به این موارد اشاره کرد:
- کوتاهی جمله‌ها، جمع بستن جمع‌های عربی و تکرار اجزای جمله (نک. بهار، ۱۳۸۴: ۵۷/۲-۵۹).
 - کاربرد «چنانچه» به جای «چنانکه» از ویژگی‌های متون کهن است که تا قبل از قرن هشتم رایج بوده است. در قدیم لفظ «چنانکه» و «چنانچه»، بدون تفاوت، از ادات تشبیه بوده است (نک. بهار، ۱۳۵۵: ۲۶۱/۲). در متن حاضر دو بار «چنانچه» در معنایی معادل «چنانکه» به کار رفته است.
 - در متون دوره اول فارسی دری، فعل امر به چند صورت به کار می‌رفته که خانلری چهار مورد آن را در تاریخ زبان برشمرده است. یکی از آنها با پیشوند فعلی «همی/می» بوده است (نک. خانلری، ۱۳۶۵: ۲۹۷/۲). کاربرد این نوع فعل امر از ویژگی‌های زبانی متن حاضر است:
 - پاره‌ای آرد جو هر روز می‌دهد.
 - چند روز به گلوی اسب می‌ریزد به غایت فربه شود.
 - و پیوسته علف تر می‌دهد.
 - یکی دیگر از ویژگی‌های زبانی کهن این متن به کار بردن «وی» برای غیر انسان است که در متون کهن شواهدش فراوان است (نک. بهار، ۱۳۸۴: ۵۹؛ خانلری، ۱۳۶۵: ۱۷۹/۳):
 - زین بر پشت اسب نهد و دو تنگ پهنا فراخ بر وی بندد.
 - بستانند نیم من آرد جو و دو من دوغ ترش با نیم من برنج کوفته و آب سرد در وی کند.
 - نویسنده با تکرار یک‌واژه نوعی قید می‌سازد که توالی و استمرار را نشان می‌دهد:
 - بر نشیند و نرم نرم می‌راند.
 - هر روز هر روز یک مثقال در مغزش چکاند به شود.
 - و لقمه لقمه هر روز مقدار یک درم سنگ در گلوی اسب کند.
 - نویسنده، در یک جمله، گاه شناسه را مفرد می‌آورد و گاه جمع:
 - هر اسبی را که تب باشد علاجش آن باشد یک شبانه روز هیچ ندهند و آنگاه ده من آب و سه من شراب کهنه و پنج سر تخم خیارین و لختی گشنیز تر همه را درین آب افکند

لغات و اصطلاحاتی در این متن به کار رفته که برخی در سایر فرسنامه‌هایی که تاکنون چاپ شده‌اند نیامده است؛ از جمله «شوره‌پشت» به معنای سرکش و نافرمان. این تعبیر در لغت‌نامه دهخدا، به نقل از ناظم‌الاطبا، بدون شاهد آمده است. کاربرد این واژه در این فرسنامه می‌تواند به عنوان تنها شاهد این تعبیر در فرهنگ‌های لغت وارد شود.

تعبیر قابل توجه دیگر این متن اصطلاح «سرنشیب» است. شواهد متعددی برای این واژه در متون کهن و در یکی از فرسنامه‌ها آمده است که حدود معنایی این اصطلاح را روشن می‌کند (در متن به شواهد اشاره شده است). واژه قابل توجه دیگر «گرمه» است که در متون کهن دیگر هم به کار رفته است. از دیگر فواید صرفی و واژگانی این متن کاربرد خلاف قیاس مصدر «کرگی» (= ناشوایی) است که در تعلیقات درباره آن توضیح داده شده است.

ویژگی‌های کتابتی

در متن حاضر دو واژه علی‌حده و بخواباند به صورت ملفوظ، یعنی «علاحد» و «بخاباند» نوشته شده است که ظاهراً باید جزو لغزش‌های کاتب به شمار آورده‌شان. از دیگر ویژگی‌های کتابتی نسخه می‌توان به این موارد اشاره کرد:

- گ و چ و پ را ک و ج و ب (به ندرت پ) می‌نویسد؛
- چنانک و چندانک می‌نویسد، اما چنانچه را به صورت امروزی نوشته است؛
- کاتب در دو جای زینت را جدا از فعل نوشته است:
 - اسبی که طبقه باشد پایش را به بندد.
 - دو درم نوشادر و دو درم زعفران و با هم بساید و به پزد.

توضیح لازم

در پانویست‌ها به موارد متعددی ارجاع داده شده و گاه تعداد ارجاع‌ها و اشاره‌ها به صفحات منابع دیگر برای یک بیماری بسیار شده است. هدف نگارنده از این کار به دست دادن تفاوت‌ها و شباهت‌های شیوه‌های گوناگون معالجه بیماری‌ها در منابع متعدد است.

- و نوعی دیگر آن است که نجاست آدمی و مقداری زفت در سر زخم گیرند و آنجا را چند زخم زند تا زردی چند ازو برود آن‌گاه خطمی و نبات و عنزوت به شیر بز حل کرده بر سر زخم ریزد نافع باشد و نیک شود.

- یکی دیگر از ویژگی‌های این متن، جابه‌جایی صفت و مضاف‌الیه است، در ترکیباتی نظیر شیر گاو تازه و سرگین اسب تازه. اما در مورد «خایه شیر خشک کرده» به نظر می‌رسد که وجه وصفی فعل به کار رفته است و جابه‌جایی صفت در کار نیست. اگر این سؤال پیش آید که «آیا بعد از فعل وصفی واو عطف می‌آورد یا نه؟» جواب مثبت است و در عبارت «در شیر خر تعبیه کرده و حل کرده با هم بیامیزد» این ویژگی دیده می‌شود.

- آمدن کسره به جای «یاء» نکره، یکی از ویژگی‌های زبانی متون ناحیه مشرق است. راستی‌پور در مقاله «کسره بدل از یای نکره...» جغرافیای تاریخی این کاربرد را مشخص کرده است و با توجه به شواهد این کاربرد نتیجه گرفته است که «در سده‌های چهارم (?) تا اواخر ششم، در هرات و شاید در حوالی نیشابور، یای نکره گاه با کسره نشان داده می‌شده است» (راستی‌پور، ۱۳۹۷: ۱۲۱). نشانه‌ای از وجود این کاربرد در سده هفتم و پس از آن دیده نمی‌شود (همان: ۱۲۵).

نویسنده یا کاتب، گاهی به جای یاء نکره، کسره آورده است. از جمله «اندک آب» به جای «اندکی آب» (۲۷۴)، بدون تصریح بر کسره؛ «قدر» به جای «قدری» (۲۷۴)، بدون تصریح بر کسره؛ «مقدار» به جای «مقداری» (۲۷۴)، بدون تصریح بر کسره؛ «قدر» به جای «قدری» (۲۷۴)، بدون تصریح بر کسره. در متن حاضر این ویژگی در همه موارد رعایت نشده است. به نظر می‌رسد علت این دوگانگی تفاوت ناحیه جغرافیایی کتابت و تألیف بوده است و نتیجه تصرف و دخالت کاتب نسخه. این نسخه ظاهراً در ناحیه غرب ایران کتابت شده و همین امر موجب دوگانگی در نوشتن یای نکره شده است؛ هرچند نباید تاریخ کتابت این نسخه را از نظر دور داشت، که به گفته منزوی در قرن نهم بوده است

متن فرسنامه

بسم الله الرحمن الرحيم

رب یسر و تمم بالخیر

الحمد لله رب العالمین و الصلوة و السلام علی خیر خلقه
محمد و آله اجمعین.

این نسخه‌ای است در باب معالجات اسب و این نسخه را به جهت مطالعه سلطان اعظم سلطان سعید سلطان سنجر ابن ملک‌شاه انار الله برهانه^۱ تصنیف کرده بود [ه] اند که پیوسته بر لفظ مبارک آن حضرت چنین رفتی که اسب نیک، نیکو یاری است مرد را در همه وقت و در همه جا به کار آید:

ز اسباب جهان‌داری و مردی
چه بهتر زیر چرخ لاجوردی؟

بگفتا اسب خوب و یار همدم
که بی این هر دو نتوان بود یکدم
چو شاهان جهان گیر جوان‌بخت
به اسب نیک گیرند افسر و تخت

و گرچه ملک و تخت و تاج باشد
به اسب نیکشان محتاج باشد

به اسب منظر خوب رفتار^۲
به جان خر گر فروشندش نه دینار

که اسب نیک با جان است برابر
چگونه جان فروشی ای برادر؟

و چون حق سبحانه و تعالی بعد از صورت آدمی هیچ
صورتی چون صورت اسب نیافریده است و اسبابی^۳ را

۱. این عبارت دعایی که برای مردگان به کار می‌رود نشان‌دهنده این است که این بخش از نسخه جدید است و ظاهراً کاتب این مقدمه گونه را - یعنی تا پایان «بالخیر و السعادة» - برای معرفی و نمایاندن اهمیت اسب و توجه سلطان سنجر به اسب، خود به متن اصلی افزوده است.

۲. این مصرع افتادگی دارد.

۳. برای دیدن صورت اصل نک. تصویر دستنویس. در فرسنامه قیّم نهانندی تعبیر «اسبانی» چند بار تکرار شده است: «بدان و آگاه باش که ناچار است سلاطین را و امرای دولت را و کسانی را که اسبابی و اسب‌نشین باشند» (قیّم نهانندی، ۱۳۹۶: ۵)؛ «همه [کذا، صحیح: همه] مردم اسبابی و اسب‌نشین را سخن پسندیده آید و انکار نتوانند آوردن» (همان: ۱۲). در اینگونه موارد نسخه پاریس (یعنی نسخه بدل فرسنامه قیّم نهانندی) اسبابی دارد. در متن حاضر،

از بودن اسب چاره نیست و بدان محتاج است و اسب‌ها را علت‌ها و امراض مختلف بسیار حادث می‌شود لاجرم^۴ به معالجت و محافظت او قیام باید نمود و حکما در باب معالجات اسبان نسخه‌ها ساخته‌اند و تجربه‌ها کرده‌اند. بالخیر و السعادة.

بسم الله الرحمن الرحيم
معرب است و آزموده. بنویسد و در گردن اسب بندد از قُلْغَنَه و جمله امراض‌ها و علت‌ها در امان باشد^۵:

تعوید درد گلوی اسب ﴿قُلْ وَلَا إِذَا بَلَغَتِ الْحُقُومَ وَ أَنْتُمْ حِينِيذٍ تَنْظُرُونَ وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْكُمْ وَلَكِنْ لَا تُبْصِرُونَ﴾. اللهم اشف شفاء عاجلا بحق محمد و آله اجمعین.

حرف دوم این کلمه ظاهراً دو نقطه دارد و بیشتر به «ی» شبیه است. علت ترجیح ضبط «اسباهی» یکی این است که کاتب متن حاضر، همه جا اسب را با «ب» نوشته است و نه «پ»، دیگر ادامه عبارت است، زیرا اسبابی به اسب محتاج است نه «اسبانی».

۴. «به ضم اول و ثالث و فتح نون، به زبان رومی جراحی است که در پای اسب و استرو امثال آن بهم می‌رسد» (برهان، ۱۳۴۲: ذیل قلقنه). در فرسنامه شاه‌قلی میرآخور به جزئیات این بیماری اشاره شده است: «و مرض دیگر می‌باشد که آن را قلقونه گویند و او در دست و پای اسب پیدا شود...» (مهدوی، ۱۳۸۷: ۴۰۲).

از دکتر محمد افشین‌وفایی سپاسگزارم که در خواندن و یافتن واژه «قلقنه» یاری رساندند.

۵. نویسنده متن حاضر غالباً برای بیماری‌های اسبان در مان‌های تجربی ذکر کرده، جز این مورد که تعوید است و جنبه فراطبیعی دارد. البته این نوع از تجویزها منحصر به این متن نیست و در فرسنامه شاه‌قلی میرآخور هم شبیه به این نوع معالجه برای بهبود اسب ذکر شده است: «چیزی که در این قلقونه مجرب است که هر کس اسبش این مرض پیدا کند باید که یک بزی نذر خواجه چنگال که یکی از اولیاء الله است - رحمة الله علیه - نماید که بی‌شبهه و شک آن اسب از آن مرض خلاص شود» (مهدوی، ۱۳۸۷: ۴۰۲). علاوه بر اشاره میرآخور، مؤلف مضمار دانش هم به اینگونه از مداوا اشاره کرده است: «و بهترین معالجات در عموم امراض خصوصاً رنج‌های باطن آن است که به دعا و تصدق متوسل شوند چنانکه شیخ جلیل‌القدر ابوالقاسم علی بن طاووس علوی قدس الله روحه در کتاب امان‌اللاخطار نقل کرده که شخصی این دعا را بر اسب مرده خوانده به فضل الهی آن اسب باز زنده شد أقسمتُ علیک ایها العلة بعزة عز الله...» (گیلانی، ۱۳۷۵: ۷۲).
۶. واقعه ۸۳/۵۶-۸۵.

بجوشاند چنانچه^۴ با سمن^۵ آید آنگاه صاف کند و به گلوی اسب ریزد نیک شود.

در علاج آماس گرفتن اسب چنانچه سرگین نتواند انداخت
و گمیز^۶ نگیرد. نشان وی آن باشد که خویشتن را بر زمین افکند و سر سوی پهلوی افکند و گردن همی پیچد. علاجش آن باشد که بستاند شش من آب و سه من شراب کهنه با آب بیامیزد و قدری پیه خوک را آب کند و در وی افکند و قدر روغن زیتون و آنگاه آب را نیک بجوشاند و بپالاید و اسب را به کون حَقَنَه^۷ کند نیک شود.^۸

حُسامی به مفید بودن بادرنگ (نوعی خیار) برای درمان تب و لرز اسب اشاره شده است: «ستوری که تب گیردش ناگهان / علامات آن را بگویم نشان... - چو خواهی مداواش کردن نخست / بکن نعل از پای اسبان در ست... - دگر هشت تا بادرنگ خیار / به در رطل گشنیز ای شهریار...» (مهدوی، ۱۳۸۷: ۱۹۹-۲۰۰). در فرسنامه اسدالله خان خوانساری هم به مفید بودن خیار در درمان تب اسب اشاره شده است: «در تب کردن اسب:... آن گاه چهار رطل مویز و پنج عدد خیار... را در ده رطل آب بجوشانند... پس صاف نموده به حلقش ریزند» (همان: ۴۷۱).

۴. قدما چنانچه و چنانکه را در یک معنا فراوان به کار برده‌اند و از قرن هشتم و نهم به بعد گاهی «چنانچه» را در جمله‌های شرطی به کار برده‌اند (بهار، ۱۳۵۵: ۲۶۱/۲). در متن حاضر هم چند بار چنانچه در معنای قدیم، یعنی معادل چنانکه، تکرار شده که از نشانه‌های قدمت متن است.

۵. «سمن در عربی مطلق روغن را گویند عموماً و روغن گاو را خصوصاً و روغن گاو چون بسیار کهنه شود دفع سم افعی کند» (برهان: ذیل مدخل). به معنای شیریه هم آمده است (دهخدا: ذیل مدخل). با توجه به این اطلاعات، منظور نویسنده این است که زمانی که مواد، پس از جوشانیدن، مانند شیریه شود آنها را صاف کنند و در گلوی اسب بریزند سودمند خواهد بود.

۶. اصل: کمر (تصحیح از آقای راستی پور). کاتب در چند جا به جای گمیز، کمر (۲۷۶) یا کمر (۲۷۴) پ و ۲۷۷ پ) نوشته است. شاید علت مجهول بودن یای گمیز باشد (سپهر، ۱۳۸۳: ۲۰۶)، یعنی کاتب یای گمیز را که مجهول است در هنگام نوشتن حذف کرده باشد (اگرچه احتمال خطای کاتب کاملاً متفی نیست). رودکی «گمیز» را با «تیز» قافیه کرده است (نک. لغت‌نامه، زیر مدخل گمیز؛ نفیسی، ۱۳۳۶: ۵۳۶) و مولوی نیز در غزلی که یاء تمامی قوافی‌اش مجهول است «گمیز» را در قافیه آورده است (نک. مولوی، ۱۳۶۳: ۳۶/۲).

۷. فرو بردن مایعی از مخرج زیرین به معده تا سده‌ها و بادها بگشاید (نک. دهخدا: ذیل مدخل).

۸. در فرسنامه محمد بن محمد در این باره آمده است: «نوع دیگر، اسب سرگین و بول نتواند افکند و آماس شکم پدید می‌آید... علاجش آن است که چهار یا پنج پیاز را پوست باز کنی و پاره‌پاره گردانی و بکوبی و در مقعد اسب نهی. بعد از آن نی‌پاره‌ای قوی به اندازه کوچک در مقعد اسب نهند و سر اسب محکم نگاه دارند تا بادی که در روده باشد بیرون کند که بهتر شود» (مهدوی، ۱۳۸۷: ۱۴۲-۱۴۳). در بیطارنامه در این باره چنین آمده است: «هرگاه شکم اسب طبل کند، یعنی آماس کند، علاج این علت آن است که برگ چغندر را در آب بجوشاند و صاف کند و قدری روغن سبوس و قدری نمک ساییده داخل کرده، حقه کنند...» (همان: ۲۸۸).

در فربه کردن اسب هرکه خواهد که اسب را فربه کند بستاند سر گوسفند و باروغن گاو بکوبد و اندک آب اضافه کند و یک من شراب کهنه با آن بیامیزد و هفت نوبت به خورد اسب دهد به غایت فربه شود و مجرب است و آزموده. هر کس که پیه خوک با گندم بیامیزد و به خورد اسب دهد به غایت^{۲۷۴/ب} فربه شود.

اسبی که جوا گرفته باشد علاجش آن است که زین بر پشت اسب نهد و دو تنگ پهنا فراخ بر وی بندد و بستاند یک من پیاز و بکوبد و قدری آب و یک مثقال ریوند با هم بیامیزد و در گلوی اسب ریزد به شود.

هر اسبی که سرفه داشته باشد هفت تخم مرغ در سرکه کهنه یک شبانه‌روز بگذارد و آنگاه به گلوی اسب ریزد به شود.^۲

هر اسبی را که تب باشد نشانش آن باشد که دم زود زود زند و سر فرو افکند و علف نخورد و دست و پا به هم زند و به راه نرود. علاجش آن باشد یک شبانه‌روز هیچ ندهند و آنگاه ده من آب و سه من شراب کهنه و پنج سر تخم خیارین^۳ و لختی گشنیز تر همه را درین آب افکند و

۱. در بیطارنامه به این بیماری و شیوه درمانش اشاره شده است: «هرگاه اسب جوگیر شده باشد سبب آن است که جوز یاده از قاعده خورده باشد... علامت آن است که فی‌الفور پی‌های او گرفته شود...» (مهدوی، ۱۳۸۷: ۲۵۸). در فرسنامه شاه‌قلی میرآخور هم در این باره چنین آمده است: «پس معلوم شد که مزاج اسب چون مزاج آدمی است، بلکه هنوز نازک‌تر... مثلاً اگر اسب را در راهی جو گیرد، داند که جو بسیار دادن است و اسب امتلاء شده است و جو گرفته است...» (همان: ۳۷۵-۳۷۶). در جای دیگر از فرسنامه مذکور درباره این بیماری چنین آمده است: «اول از مرض‌ها جوگیر است و آن از چند جهت واقع شود» و در ادامه شیوه‌های درمان این بیماری را بیان کرده است (همان: ۳۹۹). اسدالله خان خوانساری هم به این بیماری و شیوه‌های درمانش، در فصل پنجاه و دوم رساله‌اش، اشاره کرده است: «در جو گرفتن جوگیر شود و بدان سبب از دست بلنگد» (همان: ۴۹۲). در فرسنامه منظومی هم که ظاهراً در عهد شاه‌تیماسب صفوی سروده شده است به این بیماری و شیوه درمانش اشاره شده: «علاج سینه‌گیر و اسب جوگیر / به هم نزدیک دانند اهل تدبیر» (سلطانی گردفرام‌ریزی، ۱۳۶۶: ۱۴۷).

توضیح درباره این بیماری را با این سؤال پایان می‌دهیم که آیا تعبیر «جوگیر شدن» امروزی با این بیماری ارتباطی دارد؟

۲. برای درمان سرفه اسب شیوه‌های متعددی ذکر شده است؛ نک. مهدوی، ۱۳۸۷: ۱۳۹، ۱۹۵، ۲۵۳، ۴۰۳، ۴۵۵، ۵۱۴.

۳. خیارین: خیار بالنگ و خیارشنگ (دهخدا: ذیل مدخل). در فرسنامه

اگر اسبی را از بینی پلیدی آید^۱ علاجش آن باشد که بستاند دو درم نوشادر و دو درم زعفران و با هم بساید و بپزد و هر روز هر روز یک مثقال در مغزش چکاند به شود.

اسبی را که گمیز گرفته باشد بستاند مقدار کاشنی سبز و بکوبد و مقدار بول کودکان بدان اضافه کند و به گلوی اسب ریزد نیک شود و گمیز^۲ بگشاید.

اسبی را که گرماه^۳ زده باشد^۴ بستاند نیم من^{۲۷۵} آرد جو و دو من دوغ ترش با نیم من برنج کوفته و آب سرد در وی کند و به خورد اسب دهد و اگر نخورد به گلوی اسب ریزد.

اسبی را که سر ما زده باشد بگیرد خربق سفید و نوشادر و باروغن گاو بیامیزد و لقمه لقمه هر روز مقدار یک درم سنگ در گلوی اسب کند هر روز تا هفت روز، نیک شود.^۵
علاج سفید شدن چشم اسب بستاند پر کلاغ سیاه و بسوزاند و با مقداری نبات مصری در چشم اسب کند نیکو شود.^۶

اسبی که چشم او ناخنک شده باشد بستاند مقدار فلفل سفید^۷ و مقدار نمک هندی در چشمش کشد به شود.^۸

دیگر علاج قلغنه اگر قلغنه تر^۹ باشد کوجیل^{۱۰} را در سر زخم قلغنه بندد شفا یابد.

اسبی [را] که شقاق باشد لب بالایش ببايد بریدن و سیر

و نمک را بکوبد و در دست و پای اسب باید مالیدن با قدری آب، به شود.^{۱۱}

اسبی که به تاختن رنجور شده باشد نشانش آن باشد که دهان گشاده دارد و دم زود زود زند و عرق کند و دستش لرزد. علاج وی آن باشد که رسنی بر گردن وی بندد و سر رسن در جایی محکم کند که نیم بالای وی در نشیب بود و نیم زیرین وی در بالا، یعنی سرنشیب^{۱۲} باشد. پس نیم من^{۱۳} روغن گاو با صد درم سنگ روغن کنجد در بینی اسب حُقنه کند و پاره‌ای آرد جو هر روز می‌دهد. مدت یک هفته همچنین کند نیک شود و فربه شود.

۶. قس. مهدوی، ۱۳۸۷: ۱۹۶، ۳۱۹، ۴۵۲-۴۵۳.
۷. «فُلُّل در هند می‌روید... نارس سیاه و رسیده سفید است» (بیرونی، ۱۳۸۳: ۷۷۹-۷۸۰؛ نیز همان: ۲۲۴).
۸. قس. مهدوی، ۱۳۸۷: ۲۴۸، ۴۰۲، ۴۵۲.
۹. در فر سنامه قِیم نهانندی هم به «شقاق تر» اشاره شده است.
۱۰. فهرست داروها و اصطلاحات پزشکی کتاب‌های مرتبط دیده شد، ولی نشانی از این واژه با این املا در کتاب‌های هدایة المتعلمین فی الطب، الانبیه عن حقایق الادویه، ترجمه تقویم الصحة و ذخیره خوارزمشاهی یافت نشد. ظاهراً ریختی دیگر از «گاو جیل» یا همان قُرطُم است که در کتاب الانبیه عن حقایق الادویه به آن اشاره شده است (هروی، ۱۳۴۶: ۱۰۴). با نام‌های کاژیره، کاجیره و کافشه هم در فرهنگ‌ها آمده است. «با زای فارسی و بر وزن و معنی کاجیره، دانه‌ای باشد سفید که روغن از آن گیرند و به عربی احریض خوانند» (برهان، ۱۳۴۲: ذیل کاژیره؛ دهخدا: ذیل احریض).
۱۱. قس. مهدوی، ۱۳۸۷: ۱۲۷، ۲۲۱، ۲۷۱، ۴۷۹-۴۸۱.
۱۲. ظاهراً تعبیر «سرنشیب» در فرهنگ‌های لغت نیامده است. این تعبیر علاوه بر متن حاضر در گرشاسب‌نامه و حدیقه الحقیقه نیز شاهد دارد: چنان زدن بر سر که شد سرنشیب سر و ترگ بگذاشتن تا رکیب (اسدی طوسی، ۱۳۵۴: ۸۷).

- ز زین کرد مر چند را سرنشیب گرفتند دیگر گریز از نهیب (همان: ۲۵۱)
- بیاویخت یکسوز زین سرنشیب سرش پای شد پشت پایش رکیب (همان: ۳۵۰)
- اندرین سرنشیب بسی خبران بار بر پشت مانده همچو خران (سنایی، ۱۳۵۹: ۶۵۴)
- فخسفا ز سرنشیبی از و رفعا به نردبان نیاز (سنایی، ۱۳۸۲: ۱۹۵؛ نیز سنایی، ۱۳۵۹: ۴۴۳ با جابه‌جایی مصرع‌ها)
- علاوه بر این موارد، در فر سنامه محمد بن محمد هم این تعبیر آمده است: «اسب که خصیه زیرینه او بزرگ شده باشد، او را در آب روان بازدارند به جایی که سرنشیب باشد فایده تمام دهد» (مهدوی، ۱۳۸۷: ۱۲۸).
- مصححان منابع یادشده - که این ترکیب در آنها آمده است - در فهرست لغات و اصطلاحات متون مصحح، اشاره‌ای به این تعبیر نکرده‌اند. با توجه به شواهد، حدود معنایی کلمه مشخص می‌شود: سرنگون؛ سرازیری.
۱۳. اصل: نیمن. نیز نک. ص ۹ همین مقاله، پاورقی ۹.

۱. قِیم نهانندی این بیماری را «درد باطنه» نام نهاده است: «علامتش آن بود که از بینی دو گانه ریم همی آید...» (نهانندی، ۱۳۹۶: ۹۱). در مضممار دانش هم به شیوه در مان این بیماری اشاره شده است (گیلانی، ۱۳۷۵: ۶۶).
۲. اصل: کمر؛ نک. پاورقی ۶ صفحه پیشین.
۳. علاوه بر گرماه، در متون کهن فارسی، از جمله منتخب رونق المجالس، نوادر التبادر لتحفة بهادر، معارف بهله ولد، اسرار التوحید و ترجمه‌ای کهن از قرآن کریم به آخر برخی از واژه‌ها هاء ملفوظ افزوده شده است. برای مثال: جاه = جا؛ رباه = ربا (رجایی بخارایی، ۱۳۵۴: شصت و پنج)؛ سرمه = سرما (محدث بن منور، ۱۳۷۶: ۳۱ و تعلیقات مصحح). صورت کهن گرماه در ترجمه‌ای قرن هفتمی از قرآن کریم به کار رفته است (نک. یاحقی، ۱۳۸۹: ۶۴۴/۲). گواه ما برای ملفوظ دانستن هاء در اینگونه واژه‌ها این بیت از اسرارنامه عطار نیشابوری است: چو عشقت همدم و همراه باشد/ تو را سرما نه و گرماه باشد (عطار، ۱۳۹۲: ۱۵۳؛ تعلیقات).
۴. قس. مهدوی، ۱۳۸۷: ۱۳۵، ۳۲۰.
۵. قس. همان: ۳۲۰، ۴۵۶.

اسبی را که از بار یا از کار یا از دوانیدن مانده باشد
علاجش آن باشد که رگ شیب دُم^۱ او را بزند به شود.

اسبی را که درد شکم باشد بستاند زهره گوسفند و قدری
نیل^۲ و قدری نمک در دماغش ریزد نیک شود و در دماغ^۳
راست اسب ریزد.

اسبی که در تاختن بگسلد علامت وی آن باشد که
شکمش آماه گیرد و پای هاش گران گردد و هر دم می افتد
و برمی خیزد و بول و سرگین نمی اندازد و نفس سرد
می زند. چون بدین نوع باشد بستاند یک رطل بول
کودکان و نیم من پیاز و قدری تخم رازیانه بکوبد و با هم
بجوشاند و با روغن کنجد در گلولی اسب ریزد^{۲۷۵/ب} و
برنشیند و نرم نرم می راند یا به دست^۴ می کشد و میان دو
رانش را رگ زنده آنگاه شش رطل آب و مقدار نمک در
وی بگدازد و صاف کند و اسب را بدان حُفنه کند نافع
باشد و اگر بدان به نشود رطلی شیر گاو تازه و مقداری
آب رازیانه تر با هم بیامیزد و در گلولی اسب ریزد نافع
باشد تا مدت چهار روز همچنین باید کرد.

هر کسی عرق اسب یا شیر اسب در چشم اسب کند
ناخنک اسب را نافع باشد و هر کس خایه کبک را در
پوست شیر^۵ دوزد و در گردن اسب بندد آن اسب دایم تند
و خوش رو و خوش خوی باشد و از چشم بد در امن باشد.

اسبی را که شقاق باشد و بد نیک شود^۶ علاجش این است

۱. شیب در اینجا به معنی «زیر» است (نک. لغت نامه). مؤلف مضمار دانش در
مداوای قولنج و سایر بادها به این درمان اشاره ای کرده است: «... بعد از
ساعتی دو رگ که میان پای های اسب است بگشایند...» (گیلانی، ۱۳۷۵: ۷۱).
۲. در اصل نیک نوشته شده بوده، ولی کاتب روی سرکچ کاف خط زده است.
۳. ظاهراً و بر خلاف بیشتر شواهد کهن این واژه که در آنها به معنای «مغز سر»
(که آن را مرکز سودا و خیال می دانسته اند؛ نک. لغت نامه) به کار رفته، در اینجا
به معنای «بینی» است.
۴. در اصل «دسبت» با سه نقطه زیر حرف سین.
۵. رگ میان دو ران را زدن یکی از روش های درمان بیماری های اسب بوده است؛
نک. پی نوشت ۱ همین صفحه.
۶. در اصل «شسر» نوشته شده، یعنی حرف دوم بی نقطه است. علت ترجیح شیر
بر شتر این بود که نویسنده چند جا شتر را به کار برده است و نه شتر را.
۷. در اصل چنین است. ظاهراً یعنی «درمان نشود، به سختی درمان شود».

که فخذش^۸ را داغ کنند و قدری روغن خوک را گداخته
بر وی ریزد و اگر قدری قلیا به سرکه بیامیزد و پای هاش
را اندران آب بشوید به شود.^۹

اسبی که طبقه^{۱۰} باشد پایش را ببندد و به سر کارد طبقه
او را ریش کند و نفط سفید بر آن ریزد نیک شود و باید که
مقداری پنبه با دنبه چرب کند و در پایش گذارد و چون
این کار کرده [شد] نعلی از چرم سازد و بر آن زند نافع
باشد و زود به شود.

اسبی را که مار زده باشد مقداری آرد جو را بلماج کند و
اسب را درو گیرد و مقداری شیر بز و مقداری کتره^{۱۱} و
مقداری روغن گاو با هم بیامیزد و باید که کتره حل شده
باشد بران موضع ریزند نافع باشد و فایده دهد.
و نوعی دیگر آن است که نجاست آدمی و مقداری
زِفَت^{۱۲} در سر زخم گیرند و آنجا را چند زخم زنند تا زردی
چند ازو برود آنگاه خطمی و نبات و عنزوت^{۱۳} به شیر بز
حل کرده بر سر زخم ریزد نافع باشد و نیک شود.

۸. فخذ: ران (لغت نامه).

۹. در بیطار نامه، یکی از راه های درمان طباق (مرضی در دست یا پای اسب؛ نک.
مهدوی، ۱۳۸۷: ۲۷۰) استفاده از گیاه اشنان دانسته شده است: «و اگر به نشود،
آن جراحی را به آبی که اشنان در او جوشیده باشد بشویند. ... و در علاج
این علت هیچ روغنی بهتر از پیه خوک نیست و مجرب است» (همان: ۲۶۴-
۲۶۵). ظاهراً مؤلف متن ما بیماری های شقاق و طباق را یکی دانسته است، در
حالی که در سایر فرسنامه ها این دو، دو بیماری جداگانه اند و برای هر کدام
دارویی جدا تجویز شده است.

۱۰. «و اگر سم اسب طبقه کند، باید که سم را بتراشند تا آنجا که جراحی نمایان
شود... و قدری نفط سفید بریزند» (همان: ۴۸۵).

۱۱. کذا. در دو باری که این واژه تکرار شده است بار نخست حرف دومش دو
نقطه دارد و بار دوم، یک نقطه (کنره). برای این واژه با این ضبط، معنایی
مناسب نیافتم. ظاهراً املائی دیگری است که در درمان بیماری های اسب
به کار می رفته است (قیم نهاوندی، ۱۳۹۶: ۸۳).

۱۲. «نوعی از قیر باشد و آن چیزی است سیاه و چسپنده» (لغت نامه). در
رایض نامه معین نخشی به نوع رومی آن اشاره شده است: «... و اگر ریش
بود زفت رومی و نان خواه از هر کدام دو نیم استیر...» (مهدوی، ۱۳۸۷: ۲۲۳).
در درمان بیماری های مختلف از این دارو استفاده می شده است، برای نمونه
نک. قیم نهاوندی، ۱۳۹۶: ۷۴؛ مهدوی، ۱۳۸۷: ۲۷۱، ۲۷۹، ۲۸۵، ۴۸۲.

۱۳. عنزوت، عنذروت، عنذروت، عنزروت و انزروت صورت های مختلف از
واژه های واحد هستند. صورت های متفاوت این واژه در فرس نامه ها آمده است
(قیم نهاوندی، ۱۳۹۶: ۷۶، ۸۱؛ مهدوی، ۱۳۸۷: ۱۳۸۷؛ نمایه داروها؛ اخوینی بخاری، ۱۳۴۴؛
فهرست داروها). «صمغی باشد تلخ که بیشتر در مرهمها به کار برند و
عنزروت معرب آن است» (برهان: ذیل انزروت).

اگر کسی خواهد که ایغر بر مادیان اندازد باید که فرج مادیان را بشوید به آب سرد. و چون ایغر برو رود و چون فارغ شود طاسی آب سرد بر ذکر ایغر ریزد تا بدان شسته شود و کره آن اسب به غایت نیکو آید. و اگر چنانچه مادیان آلوده باشد هر دو سوی فرج او را به میلی باریک داغ کنند از چپ و راست و چون داغ کرده^{۲۷۶} باشد به آب زعفران بشوید پاک شود و بار گیرد. و اگر چنانچه ایغر آلا^۲ باشد ذکرش بگیرد و به کرباس ناشست^۳ دو نیم گز کیسه‌ای بدوزد و مثقال زنگار در آنجا کند و ذکر او را به آب زنگار بشوید چنانکه چون بیرون آرند مجروح شده باشد آنگاه به صابون عراقی^۴ بشوید پاک شود و این نسخه مهتر چین^۵ کرده است و آزموده.

می‌باید که چون آن ساعت که کره از مادیان جدا شود او را به خرما و آرد جو و شیر گاو پیور در آن کره نام‌دار شود و این نسخه از آن مهتر سلیمان پیغامبرست علیه‌السلام.

اگر خواهند که اسب بدوانند باید^۶ که اول اسب^۷ را به سر تازیانه جزدار^۸ کنند و آنگاه بدوانند و باید که تنگ اسب نه سخت باشد و نه سست و چون خواهند که آب دهند

۱. درباره «اگر چنانچه» نک. قزوینی، ۱۳۶۳: ۵۱۶/۲ به بعد؛ بهار، ۱۳۵۵: ۲/۲۶۱. «اگر چنانچه» در آثار قدما هم به کار رفته است، از جمله در تمهیدات: «اگر چنانچه تمام‌تر خواهی از اخی بوالفرج زنگانی گوش دار...» (همدانی، ۱۳۷۳: ۲۷۵).

۲. در فرهنگ‌ها دو معنای سرخ کم‌رنگ و بیم و ترس برای این واژه آمده است (لغت‌نامه: ذیل آلا؛ واضح است که این دو معنا با سیاق عبارت متن چندان سازگار نیست).

۳. چنین است و در فرهنگ‌ها معنایی مناسب نیافتیم.

۴. در مدخل «صابون» در لغت‌نامه دهخدا درباره «صابون رقی» آمده است: «صابون عراقی است که در قریه رقه از اعمال شام سازند و آن مصنوع از زیت و پیه است». به خاصیت صابون رقی در درمان بیماری‌های اسبان در بيطارنامه (متنی از قرن یازدهم) اشاره شده است (مهدوی، ۱۳۸۷: ۲۶۰، ۲۷۵).

۵. اصل: حسن.

۶. کذا با دال فارسی.

۷. در اصل: اسب (دو نقطه زیر حرف سوم).

۸. صریحاً واضحاً «جزدار» است. بدین صورت در فرهنگ‌ها نیافتیم، اما اجزای این ترکیب به تنهایی در فرهنگ‌ها آمده است. معنای کنایی آزار دادن یکی از معانی جزو اول این واژه - یعنی جز - است (لغت‌نامه). در فرهنگ بزرگ سخن هم تعبیر «جز جگر زدن» به معنای «به بلای سخت یا رنج و اندوه بسیار گرفتار شدن» آمده است (انوری، ۱۳۸۱: ذیل جز). با در نظر داشتن این توضیحات «جزدار کردن» به معنای به حرکت واداشتن و خار نهادن است.

دست بر سم اسب نهند اگر سم اسب سرد باشد غم نباشد و آب توان داد.

اسبی که شوره‌پشت^۹ باشد ریوند چینی و مازو به هم بکوبند و بر پشت اسب بندد به شود.

اسبی که پی سطر و بزرگ کند سه روز سبوس و سرکه در پی اسب بندند و شنبلید و سیاه‌دانه در روغن پاچه^{۱۰} بجوشانند و در پی اسب پیچند و سه روز دیگر آب بکر^{۱۱} و آب کاشنی و در پایش مالد نیک شود.

اسبی که او را آتشک^{۱۲} بگیرد بستاند برگ خطمی و بکوبد و با قدری ماست و طلا کند و به دست درو مالد نیک شود.

اسبی که گر باشد او را به آب اشنان و نمک و آب گرم بشوید و بعد از آن بول آدمی بسوزاند^{۱۳} و خاکسترش در روغن دنبه کند و در وی مالد نیک شود^{۱۴}.

اسبی را که مگس زده باشد نشان وی آن باشد که می‌خفتد و سرش می‌لرزد. علاجش آن باشد که بگیرد یک خروس سفید و بکشد و خورش بگیرد و در گوش اسب ریزد، نیک شود.

اسبی که کر باشد و به هیچ نوعی به نشود، خون هدهد در گوش او اسب^{۱۵} کند به شود.

اسبی که کاماو^{۱۶} باشد بستاند سرگین اسب تازه^{۱۷} و

۹. سرکش و نافرمان (لغت‌نامه).

۱۰. برای خواص درمانی روغن پاچه در درمان بیماری‌های اسب نک. سلطانی گرد فرامرزی، ۱۳۶۶: ۱۴۴؛ مهدوی، ۱۳۸۷: ۲۱۹، ۴۸۱.

۱۱. این واژه را نمی‌توان به درستی خواند.

۱۲. آبله فرنگ، ارمنی‌دانه، کوفت، سیفیلیس (لغت‌نامه: ذیل آتشک). در اصطلاح مرضی سوداوی است. بیشتر در آلات تناسل از اثر مجامعت ناپاک پدید آید (همان: ذیل کوفت).

۱۳. اینگونه است در اصل. مراد از سوزاندن بول دانسته نشد.

۱۴. برای دیگر شیوه‌های درمان بیماری گری نک. مهدوی، ۱۳۸۷: ۱۴۳، ۲۸۰-۲۸۱، ۲۹۵، ۳۲۳، ۴۷۰.

۱۵. کذا.

۱۶. کاما - بدون واو - به معنای اشنق است و به اسبی گفته می‌شده است که در دودن چپ و راست رود (لغت‌نامه: ذیل کاما و اشنق).

۱۷. برای جابجایی صفت و مضاف‌الیه نک. مقدمه همین مقاله.

پالاید و آب آن را در دماغ اسب کند نیک شود.

اگر اسبی را آب گرفته باشد و با^۱ و گمیز نتواند کرد یک‌دانه فلفل در سر قضیب اسب نهد و یا قدری نمک یا نیم مثقال قندسه^۲ خرد بکوبد و در دماغ اسب کند در زمان آب بیندازد.

اسبی که^{۲۷۶} قولنج داشته باشد پنج مثقال اسفند و پنج مثقال حُلبه و قدری بادیان^۳ با هم بجوشانند و پنجاه درم عسل با وی اضافه کند و در گلولی اسب ریزد به شود. و اگر این ادویه نباشد بیست مثقال نمک با ده درم روغن کنجد در گلولی اسب ریزد به شود. باید که نمک و روغن را [با]^۴ قدری سیاه دانه با هم بجوشانند و آنگاه در گلولی اسب ریزد.

اسبی را که سرفه باشد و به تخم مرغ که در سرکه انداخته باشد به نشود سه مثقال روغن کنجد در دماغ اسب ریزد بعد از آن چهار یک اسفناج و نیم من چغندر با هم بجوشانند و قدری دوشاب به وی اضافه کند و سه نوبت در حلق اسب ریزد به کلی سرفه ببرد و نیک شود و فایده بسیار دهد و فربه شود.

اسبی را که سفیدی در چشم آمده باشد بستانند سرمه^۵ خاص و قدری عنزوت در شیر خر^۶ تعبیه کرده و حل کرده با هم بیامیزد و به طبخ خمر برسد^۷ و به چوب گز دود کند چندانک خشک شود و بعد از آن در هاون^۸ انداخته

بساید و در چشم اسب کشد سپیدی را به کلی ببرد.

اسبی که گرگین باشد بستاند سیاه‌دانه و قندسه و تخم گندنا از هر یک ده مثقال خرد کرده در روغن گاو بجوشانند و سه بار در ریش^۹ مالند نیک شود.

اسبی که کتو^{۱۰} برآورده باشد علاجش آن باشد که سه نوبت نفتلی^{۱۱} بزند و مویش به مقرض بچیند^{۱۲} آنگاه قدری سریش و زنگار و زفت و مقداری آب جیفه مرهم سازد تا به شود.

اگر خواهد که اسب او از همه اسب‌ها پیشتر دود دندان کره که اول انداخته باشد در پوست اشتر یا استر بدوزد و در گردن اسب بندد هیچ اسب ازو درنگذرد و در امان باشد.

اسبی که علف و غلیق تمام نمی‌خورد و فربه نمی‌شود علاجش آنست که بستاند پیه گرگ و پیه خرس و پیه خوک و مقداری شراب کهنه و با قدری آب بجوشانند آنگاه اسب را بخواباند^{۱۳} و در گلولی اسب ریزد فربه شود.

هر کس که «و ان یکاد الذین کفروا» را تا آخر بنویسد و در گردن اسب بندد از^{۱۴} همه آفت‌ها در امان باشد.

اسبی را که شقاق باشد بستاند پنج مثقال زنگار و قدری صبر و قدری حنا با هم بکوبد و با روغن دنبه بجوشانند و در پای اسب بمالد پس به سرکه تیز^{۱۵} بشوید فایده بسیار دهد و زود نیک شود.

اسبی [را] که شقاق باشد بستاند سه مثقال روغن خوک و با روغن کنجد بجوشانند و در پای اسب مالند و بعد به صابون عراقی بشوید به شود. و اگر بدان به نشود بستانند

۱. در متن چنین است. این بند بعداً تکرار شده (نک. ص ۱۰ همین مقاله) و در بار دوم توضیحات واضح‌تر است.

۲. صورتی دیگر از «قندس» است به معنای «اشنان» (لغت‌نامه: ذیل قندس). در یکی از فرستامه‌ها «در تدبیر اسبی که علف بر وی پدید نیاید» به خاصیت قندس در مداوای بیماری‌های اسب اشاره شده است (نک. سلطانی گردفرامری، ۱۳۶۶: ۸۵).

۳. برای خواص دارویی بادیان در درمان قولنج نک. مهدوی، ۱۳۸۷: ۲۰۷، ۴۶۳.

۴. در این صفحه بعضی کلمات پایان سطرها در صحافی رفته و محو شده است. سرمه در درمان سفیدی چشم مؤثر بوده است (مهدوی، ۱۳۸۷: ۱۹۶).

۵. اخوینی بخاری (۱۳۴۴: ۲۷۱) در باب بیماری‌ها چشم به خاصیت شیر خر در درمان این بیماری اشاره کرده است: «... عنزوت جلال سپید بساید و به شیر خر بپرورد و باز خشک کند و...».

۶. مراد از «به طبخ خمر سرشتن» به شیوه طبخ و پختن شراب مخلوط کردن و آغشتن است.

۸. اصل: دهان.

۹. اصل: دریش.

۱۰. «بیماری در اسب و استر و خر. ورم حلق» (لغت‌نامه). برای انواع معالجات این بیماری نک. مهدوی، ۱۳۸۷: ۴۵۶، ۴۵۸-۴۵۹.

۱۱. در اصل چنین است. در فرهنگ‌ها نیافتم.

۱۲. این واژه را تکرار کرده و روی بار دوم آن خط زده است.

۱۳. اصل: بخاباند.

۱۴. نک. اخوینی بخاری، ۱۳۴۴: ۲۸۷، ۳۸۳، ۴۶۹؛ ترجمه تقویم الصحة: ۴۳.

تخم خروک دو مثقال و مقداری خطمی و اندکی زعفران با هم بجوشانند و در پای اسب طلا کند، آنگاه اسب را در آن جا که آب کنده گلال گران ایستاده باشد درای^۱ براند و مقداری نگاه دارد و بیرون آرد و این طلا بکند نیک شود.

اسبی را که شقانقو^۲ پیدا شود زیر گلوی اسب را دو جا داغ کنند نیک شود و قدری خطمی و سرکه و سریش و آرد کنار با هم آمیخته طلا کند نیک شود.

اسبی را که غلقنه^۳ باشد و افسون خطایی بر آن خواند نیک شود افسون اینست «یا مدبر دبر یا مسبب سبب یا مفرج فرج یا مفتاح فتح یا کاشف البلیات یا کافی المهمات مهلا بفضلک یا عظیم و سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم کبیرا و الحمد لله کثیرا و سبحان الله بکرة و اصیلا». مجرب است و آزموده.

اگر اسبی که فربه نمی‌شود بستاند پیه خوک و با گندم بیامیزد و به خورد اسب دهد به‌غایت فربه شود.

اسبی که فربه باشد و در تاختن در هوای گرم اندرون وی خراب شده باشد و دیگر فربه نمی‌شود علاج وی آن است که بستاند یک من ماست ترش و یک من گندم و سه مثقال روغن زیت و اگر روغن زیت نباشد روغن کنجد با هم بجوشانند و سه نوبت در حلق اسب ریزد آن علت‌ها را به‌کلی ببرد و فربه شود.

اسبی را که در اندرون گرم باشد و فربه نمی‌شود بستاند نیم مثقال صبر و دانگی زعفران و سه مثقال خطمی و دو دانگ کنجد بجوشانند و پنجاه درم عسل در وی ریزد و به سه روز به اسب دهد. هر چند کرم در اندرون داشته^۴ باشد به‌کلی دفع شود و بریزد و فربه شود.

اسبی که در دوانیدن و یا گرم‌زین از پشت او گرفته باشد و پشت او آماه کرده باشد و یا برآمده باشد بگیرد^۵ پنج

۱. معنایی مناسب این واژه یافت نشد.

۲. کذا. ظاهراً همان بیماری شقاق باشد.

۳. کذا. در موارد دیگر «قلقنه» نوشته‌است.

مثقال زفت و دو مثقال سریش در پنج مثقال روغن کنجد بجوشانند و مرهم سازد و بر پشت اسب طلا کند آماس زایل شود و اگر بدان به نشود بستاند سرگین مرغ و خاکسترش و در شراب حل کند و به پشت اسب طلا کند نافع باشد.

اسبی که طبق^۶ باشد مقداری بلماق در گوش وی گیرد و پیشانی وی را به روغن نطف سفید پنج مثقال طلا کند و مقداری سبوس و سرکه و نمک با هم آمیخته در پای وی گیرد و سه روز طبق را به‌کلی دفع کند.

اسبی را که آب گرفته باشد و گمیز^۷ تواند کرد یک دانه فلفل در سر قضیب او نهد با قدری نمک در حال آب اندازد و الا نیم درم قندسه خرد کند و در دماغ اسب ریزد آب اندازد.^۸

اسبی که دیر فربه شود بستاند رُت السوس^۹ دو درم سنگ و صمغ عربی ده درم سنگ و بزر قطونا^{۱۰} یعنی تخم کتان دو درم سنگ و شکر سفید چهار درم سنگ و چند روز به گلوی اسب می‌ریزد به‌غایت فربه شود.

اگر خواهی که اسب تو تند و خوش‌رو باشد بگیرد خایه شیر^{۱۱} خشک‌کرده و در پوست شیر^{۱۲} دوزد به گردن اسب

۴. این واژه را تکرار کرده‌است.

۵. با توجه به قراین، ظاهراً منظور کاتب بیماری طبقه است، که نوعی از وبای گاوی و تب برفکی حیوانات است (نک. دهخدا: ذیل طبقه).

۶. اصل: کمر؛ نک. پاورقی ۶ صفحه ۵.

۷. این بخش تکراری است.

۸. «درختی است که بیخ آنرا اصل السوس و اصابع السوس می‌گویند» (برهان: ذیل سوس)، «سوس - شیرین بیان - ریشه شیرین بیان... جانشین شیرۀ غلیظ سوس، شیرۀ غلیظ توت است... ریشه اش شیرین و شاخه‌هایش تلخ است» (بیرونی، ۱۳۸۳: ۶۳۸-۶۳۹). در هدایة المتعلمین فراوان به رب السوس اشاره شده‌است (نک. اخوینی بخاری، ۱۳۴۴: فهرست داروها و خوردنی‌ها). در الاپنیه هم به خواص سوس (هروی، ۱۳۴۳: ۱۸۶) و ترکیب رب السوس و سایر گیاهان (همان: ۱۹۳) اشاره شده‌است. در فرسنامه قیتم نهاوندی یک بار «السوس» برای درمان شقاق و شیرینه تجویز شده (۱۳۹۶: ۸۲) ولی در فهرست مختصر کتاب ذکر نشده‌است.

۹. «قطونا تخم نباتی است و اهل عراق آن را بزر قطونا گویند... به لغت فارسی آن را خرغول گویند و آنچه متعارف است در فارسی اسپغول است» (بیرونی، ۱۳۸۳: ۸۲۳).

۱۰. در اصل «شیر» نوشته شده‌است. این امکان هم هست که این واژه را شتر بخوانیم، اما نویسنده یکی-دو جا اشتر را به کار برده‌است، نه شتر را.

منابع

- اخوینی بخاری، ابوبکر ربیع بن احمد (۱۳۴۴).
- هدایة المتعلمین فی الطب. به اهتمام جلال متینی. مشهد: دانشگاه مشهد.
- اسدی طوسی، ابونصر علی بن احمد (۱۳۵۴).
- گرشاسب نامه. به اهتمام حبیب یغمایی. تهران: طهوری.
- انوری، حسن و همکاران (۱۳۸۱). فرهنگ بزرگ سخن. تهران: سخن.
- برهان، محمدحسین بن خلف تبریزی (۱۳۴۲). برهان قاطع. به اهتمام محمد معین. تهران: ابن سینا.
- بهار، محمدتقی (۱۳۸۴). سبک شناسی. تهران: امیرکبیر.
- _____ (۱۳۵۵). بهار و ادب فارسی. به کوشش محمد گلبن. تهران: شرکت سهامی کتاب های جیبی.
- بیرونی، ابوریحان (۱۳۸۳). الصیدنه فی الطب. مترجم روسی او. ای. کریموف. مترجم فارسی باقر مظفرزاده. تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- ترجمه تقویم الصحه (۱۳۵۰). تصحیح غلامحسین یوسفی، بنیاد فرهنگ ایران.
- خانلری، پرویز ناتل (۱۳۶۵). تاریخ زبان فارسی. تهران: نشر نو.
- خیّام، عمر بن ابراهیم (۱۳۹۱). نوروز نامه. به کوشش علی حصوری. تهران: چشمه.
- دهخدا، علی اکبر (۱۳۷۷). لغت نامه. تهران: دانشگاه تهران.
- راوندی، محمد بن علی (۱۹۲۱). راحة الصدور و آية السرور. به تصحیح محمد اقبال. لیدن: بریل.
- رجایی بخارایی، احمد علی (۱۳۵۴). منتخب رونق المجالس و بستان العارفین و تحفة المریدین. تهران: دانشگاه تهران.
- سپهر، محمد تقی (۱۳۸۳). براهین العجم. حواشی و تعلیقات: سیّد جعفر شهیدی. تهران: دانشگاه تهران.
- سلطانی گردفرامری، علی (۱۳۶۶). دو فرس نامه. تهران: مؤسسه مطالعات اسلامی دانشگاه مک گیل با همکاری دانشگاه تهران.
- سنایی، ابوالمجد مجدود بن آدم (۱۳۵۹). حدیقة الحقیقه و شریعة الطریقه. تصحیح و تحشیة محمدتقی مدرس رضوی. تهران: دانشگاه تهران.
- شمس تبریزی (۱۳۹۱). مقالات شمس تبریزی. تصحیح و تعلیق محمد علی موحد. تهران: خوارزمی.

بند تند و خوش رو شود و از همه اسب ها پیش تر رود.

و می باید که چون بر پشت اسب باشد با خود سخن بسیار نگوید که اسب کاهل شود و بدخوی گردد. و باید که اسب را در تابستان در آفتاب^۱ بسیار ندارد که رنجور گردد و علاحه اسب را به جل نگاه دارد در تابستان و در زمستان و جای اسب باید که در پناه بود و پیوسته علف تر می دهد و به وقت خویش بدهد و به وقت حاجت ندهد تا فربه شود.

اگر اسبی کر باشد و به هیچ دارو مداوا نمی پذیرد علاج او آن است که خون هدهد در گوش اسب چکاند، البته آن کرگی^۲ از وی دفع شود.^۳

اگر کسی را پیکان در زخم مانده باشد و بیرون نمی آید علاجش آن است که سنگ مغناطیس بر سر زخم بندد تا پیکان را بیرون آرد.

تمام شد نسخه معالجات اسب و إنه نعیم بالصواب و الیه المرجع و المآب

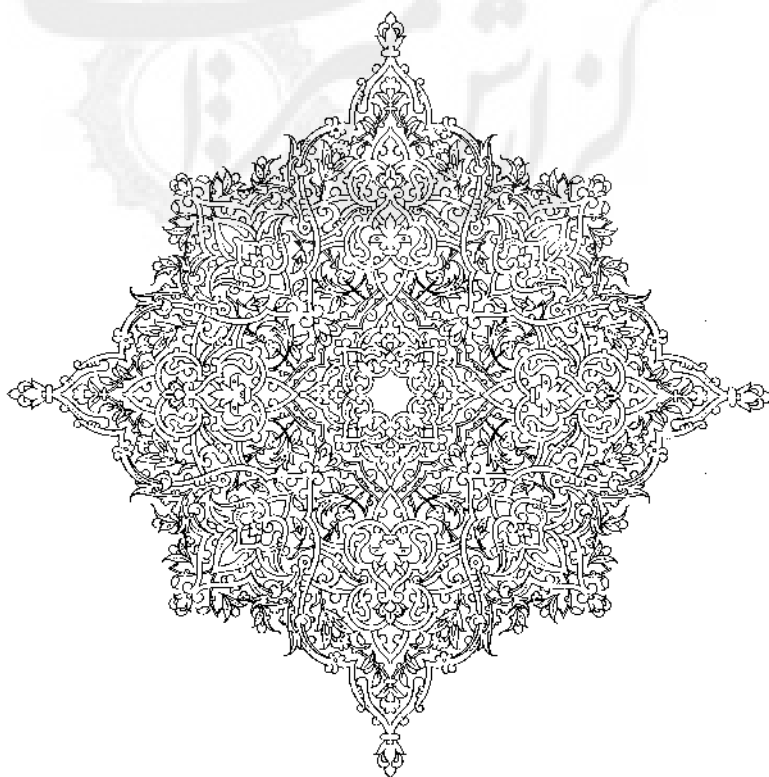


۱. در اصل «اسب را» در اینجا تکرار شده است.

۲. ساختار گرگی خلاف قیاس است، زیرا کلماتی که به هاء غیر ملفوظ ختم می شوند در حالت مصدری «هه» آنها به «گ» تبدیل می شود، مثل بنده/ بندگی، زنده/ زندگی و...؛ اما مصدر کر نیازی به «گ» ندارد و افزودن «ی» کافی است. البته در متون کهن باز هم این نوع ساختار خلاف قیاس دیده می شود (تذکر از آقای راستی پور)، از جمله خُردگی (= طفلی، خردسالی) در سیرالملوک (طوسی، ۱۳۹۸: ۱۴ و تعلیقات)، خردمندگی در قابوسنامه، و تیزگی در کشف المحجوب (هجوری، ۱۳۸۹: ۸۲ و تعلیقات). در مقالات شمس تبریزی هم تعبیر عهد خردگی چند بار به کار رفته است (شمس تبریزی، ۱۳۹۱: ۷۷/۲؛ ۱۴۲).

۳. این بخش هم مکرر است.

- طوسی، نظام‌الملک (۱۳۹۸). سیرالملوک. تصحیح و تعلیقات محمود عابدی. تهران: سخن - فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- عطار، فریدالدین محمد (۱۳۹۲). اسرار نامه. تصحیح و تعلیقات محمدرضا شفیعی کدکنی. تهران: سخن.
- عنصرالمعالی کیکاووس (۱۳۶۶). قابوس نامه. تصحیح غلامحسین یوسفی. تهران: علمی و فرهنگی.
- قزوینی، محمد (۱۳۶۳). مقالات. به کوشش عبدالکریم جریزه‌دار. تهران: اساطیر.
- محمد بن منور (۱۳۷۶). اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید. تصحیح و تعلیقات محمدرضا شفیعی کدکنی. تهران: آگاه.
- معین، محمد (۱۳۵۳). فرهنگ فارسی. تهران: امیرکبیر.
- منزوی، علینقی (۱۳۳۲). فهرست کتابخانه اهدائی آقای سید محمد مشکوة به دانشگاه تهران. ج ۲. تهران: دانشگاه تهران.
- منهج سراج جوزجانی (۱۳۴۲). طبقات ناصری. به تصحیح عبدالحی حبیبی. کابل: پوهنی مطبعی.
- مولوی، جلال‌الدین محمد (۱۳۶۳). کلیات شمس.
- به کوشش بدیع الزمان فروزانفر. تهران: امیرکبیر.
- مهدوی، عبدالحسین (۱۳۸۷). گنجینه بهارستان (علوم و فنون - ۲/ فرسنامه - ۱). تهران: کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی.
- نفیسی، سعید (۱۳۳۶). محیط زندگی و احوال و اشعار رودکی. تهران: امیرکبیر.
- هروی، موق‌الدین علی (۱۳۴۳). الابنیه عن حقایق الادویه. به تصحیح احمد بهمنیار. به کوشش حسین محبوبی اردکانی. تهران: دانشگاه تهران.
- همدانی، عین‌القضاة (۱۳۷۳). تمهیدات. به تصحیح عقیف عسیران. تهران: منوچهری.
- یاحقی، محمدجعفر (زیر نظر) (۱۳۸۹). فرهنگ‌نامه قرآنی. مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی.
- راستی‌پور، مسعود (۱۳۹۷). «کسره بدل از یای نکره، یک ویژگی گویشی - رسم الخطی». آینه میراث. س ۱۶، ش ۲ (پیاپی ۶۳، پاییز و زمستان): ۹۷-۱۲۸.
- مساح، رضوان (۱۳۷۵). فرسنامه‌های فارسی. آینه پژوهش، دوره هفتم، ش ۴: ۷۵-۸۵.



[illegible][illegible]